نگاه

## تا ۳۰ سال دیگر، خدا قوت

دکتر حسین عبده تبریزی

در اوج توان و خلاقیت‌اش و سرشارتر از همیشه برای خدمت به آب و خاکی که به آن عشق می‌ورزد، استاد محمد طبیبیان را ناخواسته و پیش از موعد بازنشسته می‌کنند. اگر در آن دیار، میلتون فریدمن را حتی پیش از سن ۹۰ سالگی در دانشگاه استانفورد و کینث گالبریت را پس از ۷۰سالگی در دانشگاه هاروارد نگاه می‌دارند، اما در این مرز و بوم استادان برجسته اقتصاد کشور را حتی قبل از پایان دوره رسمی خدمت خود بازنشسته می‌کنند تا شاید کمتر از تورم و ریشه‌های آن سخنی بگویند و با کاهش دستوری نرخ بهره مخالفت نکنند. طبیبیان از جمله آن گروه از اقتصاددانانی است که به‌خوبی می‌دانند چه چیزی اقتصاد خوب را از اقتصاد بد جدا می‌کند. او به اصل بازارهای آزاد و دولت کوچک سخت معتقد است. در حال حاضر، وی یکی از برجسته‌ترین اقتصاددانان معتقد به بازار آزاد در کشور ما است. از دل آزادی اقتصادی است که دکتر طبیبیان آزادی انسان را پی می‌گیرد و ناخواسته از دیار آزادی سیاسی سر در می‌آورد. از همان آغاز دهه ۶۰ است که طبیبیان از آزادسازی بازارها سخن می‌گوید؛ یعنی در جوی که تقریباً همگان کنترل دولت و ملی‌شدن دارایی‌های بخش خصوصی را به مثابه اصل پذیرفته‌اند. آنگاه که در نیمه اول دهه ۶۰ و بعد از روزهای هیجانی انقلاب، طبیبیان از اقتصاد بازارمحور سخن به میان آورد، فضای روشنفکری جامعه ایران تفاوتی عظیم با شرایط امروز کشور داشت. در آن ایام، تفکرات شبه‌سوسیالیستی بر کشور حاکم بود. آنانی که آن تفکرات را مردود می‌دانستند، افرادی نامتعارف و وصله ناجور تلقی می‌شدند. از آن زمان تا امروز، دیدگاه‌های سوسیالیستی البته تغییر کرده است و اهمیت بنگاه‌های خصوصی و مالکیت فردی و خصوصی تا حدی شناخته شده است، اما نه تا به آنجا که طبیبیان و همفکرانش می‌خواهند. البته، می‌توان گفت که متأسفانه تغییر، بیشتر در کلام و گفتار و شاید افکار است، تا در عرصه عمل. بی‌شک همه می‌پذیرند که حتی نسبت به دهه ۶۰، دولت بزرگ‌تر هم شده است. دکتر محمد طبیبیان می‌داند که جامعه‌ای روی این کره خاکی وجود ندارد که در آن بتوان از آزادی سیاسی سخن گفت، مگر این‌که در آن آزادی اقتصادی و بازارهای آزاد پاگرفته باشند. به‌ویژه تاریخ سه دهه اخیر بیانگر آن است که بازارهای رقابتی پیش‌شرط آزادی سیاسی است، هرچند که خود به خود به آزادی سیاسی نمی‌انجامد و هرچند که مثلاً در امارات یا عربستان به آزادی فردی و سیاسی نرسیده است. طبیبیان معتقد است که ایران متکی به یارانه و بودجه دولتی رشد نخواهد کرد. برایش چون روز روشن است که اقتصاد دولتی برای مردم رفاه نمی‌آورد و اقتصاد دولتی مانع رشد است. منابع مالی حاصل از فروش نفت به دولت اجازه می‌دهد به نوعی که دوست دارد اقتصاد را بچرخاند و این نوع دلخواه طبیبیان نیست و فراتر از آن حتی نسبت به آن بسیار بدگمان است. منابع دلاری نفت به دولت اجازه می‌دهد که خود را بزرگ و بزرگ‌تر کند، در حالی که به قدر کافی فربه است. غصه بزرگ طبیبیان آن است که به هر جای کشور که می‌نگرد، بازار خصوصی یا بازار آزاد (بازاری که به تصمیمات آزادانه و داوطلبانه طرف‌های ذی‌نفع متکی باشد) نمی‌بیند و تقریباً در همه‌جا، نشانه‌های بازارهای دولتی سربرافراشته‌اند. دانش وی از تاریخ معاصر جهان و ایران به او یادآور می‌شود که تنها بازار آزاد است که همکاری داوطلبانه و آزاد بین مردم را دامن می‌زند. الزام بازار آزاد نبود اجبار و دستور است. مردم با یکدیگر داوطلبانه معامله می‌کنند، نه این‌که به دستور دیگری، ارشاد دولت، یا اجبار ثالثی با یکدیگر مبادله و معامله کنند. جوهره آزادی انسان، هم‌چنان که در بازار آزاد و رقابتی نهفته است، عبارت است از آزادی انسان برای اخذ تصمیمات خود، بدون این‌که مانع تصمیمات دیگران شود. چنین موضوعی بیان می‌کند که چرا بازارهای آزاد و خصوصی تا حد زیادی از آزادی انسان‌ها تفکیک‌ناپذیرند. طبیبیان قبول ندارد که دولت‌ها، هرچه‌قدر هم که خیرخواه و خدمتگزار باشند، می‌توانند نتایج اقتصادی‌ای بهتر از بازار آزاد و رقابتی فراهم آورند. تاریخ معاصر ایران وی را آگاه ساخته است که بیشتر حاکمان بر این اعتقادند که می‌دانند چه چیزی برای مردم خوب است و بهتر از مردم مصلحت آنان را می‌دانند و به‌دنبال قدرت‌اند تا مردم را به اقداماتی وادارند که به نفع خودشان است. اگر مشکل اصلی نظام‌های کمونیستی، دولت‌های بسیار بزرگ، دخالت‌گر و قدرتمند بوده است، طبیبیان می‌داند که کشورهای در حال توسعه نیز در معرض خطر چنین گرایش‌هایی هستند. وی بدین باور رسیده است که سرچشمه همه مشکلات امروز جامعه ایران، دولت بزرگ و مداخله‌گر در امور مردم است. می‌داند که دولت‌ها وظایف معین و مؤثری دارند، اما نگران است که اگر فراتر از آن وظایف روند، الزاماً مرز آزادی‌های فردی و اقتصادی را مخدوش می‌کنند. محمد طبیبیان معلم دانشگاه کم رقیبی است؛ مناظره با او سخت و مهیب است؛ در مقام سیاستگزار کلان کلامش پرنفوذ و مجاب‌کننده است و خلاصه کلام این‌که دانشمند و محققی خط‌شکن و پیشروست. بازنشسته‌کردن اداری محمد طبیبیان ممکن است، اما استاد طبیبیان در عرصه اقتصاد ملی ایران بازنشسته ناشدنی است. دانشجویانش می‌دانند که ۳۰ سال دیگر در خدمت استاد خواهند بود.

## شجاعت تدوین برنامه

محمد کردبچه

شروع آشنایی من با دکتر طبیبیان به حدود ۴۰ سال قبل برمی‌گردد. دوره لیسانس اقتصاد دانشگاه شیراز را با هم گذراندیم. از برجسته‌ترین دانشجویان دانشکده اقتصاد و از همان زمان اهل بحث و گفت‌وگو در زمینه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی بود. بعد از پایان دوره لیسانس یعنی سال ۱۳۵۰ تا سال ۱۳۶۰ از او بی‌خبر بودم تا اینکه در سال ۱۳۶۰ با تحولاتی که در سازمان برنامه و بودجه صورت گرفت به عنوان رئیس دفتر اقتصاد کلان مشغول به کار شد. من در آن زمان معاون این دفتر بودم. از بدو ورود بحث تهیه برنامه اول جمهوری اسلامی ایران در دستور کار او قرار گرفت و در جو خاص آن زمان که کمتر کسی حرف از برنامه و برنامه‌ریزی می‌زد، کار تهیه و تنظیم اولین نظام برنامه‌ریزی و همچنین برنامه اول جمهوری اسلامی ایران را آغاز کرد. اولین دورنمای بلندمدت (۲۰ساله) بعد از انقلاب از جمله کارهای آن زمان است که مبنای محاسبات برنامه مزبور قرار گرفت. این برنامه با وجود تلاش زیادی که به عمل آمد به دلیل شرایط خاص آن دوره به تصویب مجلس نرسید ولی به عنوان اولین تلاش تهیه برنامه جامع توسعه بعد از انقلاب باقی مانده است.

بعد از این تلاش ناموفق، دکتر طبیبیان مدتی از سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی دور بود تا اینکه در اوایل دهه ۷۰ این بار با سمت معاون امور اقتصادی به سازمان برنامه و بودجه بازگشت. در این دوره کشور در یکی از سخت‌ترین شرایط اقتصادی خود به سر می‌برد. مشکل تعهدات ارزی سایر مسائل اقتصادی را تحت الشعاع قرار داده بود. در چنین شرایطی دکتر طبیبیان کار تهیه و تدوین برنامه دوم توسعه را شروع کرد که با موفقیت به مجلس تقدیم شد. در این دوره هم همکاری نزدیکی با او داشتم. بعد از تصویب برنامه دوم دکتر طبیبیان به محیط دانشگاه برگشت و ضمن تدریس کارهای پژوهشی خود را ادامه داده که در بعضی موارد با هم همکاری داشته‌ایم. با توجه به سابقه آشنایی طولانی با دکتر طبیبیان به چند ویژگی بارز او می‌توانم اشاره کنم:

۱- تحولات اقتصادی در سطح دنیا را با دقت پیگیری می‌کند و به رغم زمینه علمی بسیار غنی، همواره خود را بهنگام نگاه داشته است و از این نظر در بین اساتید قدیمی دانشگاه شاخص است.

۲- علاوه بر مسائل اقتصادی در زمینه‌های اجتماعی و سیاسی نیز صاحب‌نظر است.

۳- در زمان مسئولیت خود در سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، با کارتابل و جلسات اداری میانه‌ای نداشت و نه تنها آن را به عنوان بخشی از کار روزانه خود تلقی نمی‌کرد، بلکه انجام آن را به مشاوران خود واگذار کرده بود. هر زمان به دفتر کار او می‌رفتم یا مشغول نوشتن مقاله و گزارش بود و یا اینکه در پشت کامپیوتر کارهای پژوهشی خود را دنبال می‌کرد.

۴- به‌رغم داشتن مسئولیت‌های مهم، یک کارشناس واقعی است و به ریز مسائل و اطلاعات آمار آشنایی کامل دارد. ویژگی‌های فوق دکتر طبیبیان را به عنوان یکی از برجسته‌ترین اساتید و صاحبنظران اقتصادی مطرح کرده است که نتیجه تلاش‌های او در زمینه‌های مختلف همواره پابرجا و ماندگار خواهد ماند.

## معرفت‌شناسی و رفاقت

دکتر موسی غنی‌نژاد

اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل ۱۹۸۰ میلادی مباحث مربوط به مبانی معرفتی علم اقتصاد (معرفت‌شناسی) در دانشگاه‌های اروپایی و آمریکایی اوج تازه‌ای گرفته بود. به نظر می‌رسید که علت این امر عمدتاً ناشی از بحران اقتصاد کینزی از یک‌سو و مجادلات نظری میان اقتصاددانان مارکسیست به ویژه درباره بحث ارزش (مسئله تبدیل ارزش به قیمت) از سوی دیگر است. در هر صورت، مقالات و کتاب‌های زیادی درباره فلسفه علم اقتصاد، روش‌شناسی و معرفت‌شناسی اقتصادی منتشر می‌شد، به طوری که کم‌کم نه تنها گرایش بلکه رشته خاصی در سطوح دکترا به تحقیقات مربوط به این موضوعات اختصاص می‌یافت. این مباحث برای من جذابیت فوق‌العاده‌ای داشت و به یافتن پاسخ برخی پرسش‌ها که همیشه ذهن مرا به خود مشغول می‌داشت، کمک می‌کرد. زمانی که اواخر دهه ۱۹۸۰ به ایران بازگشتم شوق بسیار زیادی داشتم که شمه‌ای از این مباحث معرفت‌شناسی را در قالب یک درس دانشگاهی به دانشجویان و علاقه‌مندان ارائه دهم. برای همین منظور طرح درسی را آماده کرده و به یاری و سفارش برخی آشنایان، پیشنهاد خود را با مسئولان برخی از دانشکده‌های اقتصاد در میان گذاشتم. پاسخ نهایی و مرسوم این بود که این پیشنهاد بسیار خوب و حتی برای شرایط جامعه ما که درگیر مباحث نظری و مبانی اقتصادی است ضرورت دارد. بنابراین آنها با اعلام موافقت اصولی، آدرس و شماره تلفن می‌گرفتند تا برای طی مراحل بعدی تماس بگیرند، اما اکنون پس از گذشت بیش از پانزده سال، پیک مسئولان محترم هنوز به مقصد نرسیده است تا جواب رد و یا قبول خود را اعلام فرمایند! در همان سال‌های پایانی ۱۳۶۰، طرحی پژوهشی در «موسسه عالی پژوهش در برنامه‌ریزی و توسعه»، تحت عنوان «موانع توسعه در ایران» به اجرا گذاشته شد که من نیز در بخش کوچکی از آن مشارکت داشتم. به همین مناسبت در برخی از سمینارها و کنفرانس‌هایی که در این موسسه برگزار می‌شد شرکت می‌کردم. در همین رفت‌وآمدها بود که با چهره دکتر محمد طبیبیان از نزدیک آشنا شدم. صراحت بیان، انسجام فکری و در عین حال انصاف وی در بحث توجه مرا به خود جلب کرد. از این‌رو به مطالعه آثار قلمی او پرداخته و در برخی سخنرانی‌های وی حضور یافتم و از دانش اقتصادی عمیق او بهره گرفتم. اما هنوز هیچ موقعیت گفت‌وگو و آشنایی مستقیم و رودررو بین ما به وجود نیامده بود و هیچ دوست و آشنای مشترکی هم نداشتیم که ما را به هم معرفی کند. تا اینکه پس از استعفای ایشان از سازمان برنامه و استقرارشان در «موسسه»، یک روز به این فکر افتادم که طرح درس معرفت‌شناسی اقتصادی را با ایشان در میان گذارم. بدون هیچ سفارش و واسطه‌ای، مستقیماً به دفتر دکتر طبیبیان مراجعه کردم. پس از چند جلسه گفت‌وگو، ایشان نه‌تنها با ارائه درس «معرفت‌شناسی علم اقتصاد» بلکه در نهایت با چاپ مباحث درسی به صورت کتاب توسط «موسسه» موافقت کردند. کتاب در سال ۱۳۷۶ از سوی موسسه به چاپ رسید و ارائه درس در آن موسسه و در دانشگاه شریف به طور متناوب هنوز ادامه دارد. جای شک نیست که این کلاس‌ها و کتاب مربوط به آن مرهون بلندنظری، هم‌فکری و همکاری دکتر طبیبیان است. اما این درس و کتاب آغازی بود برای یک دوستی عمیق و پایدار که یکی از ثمرات آن برای من، چاپ کتاب مشترک ما به همراه آقای مهندس عباسی، تحت عنوان «آزادیخواهی نافرجام» است. بنابراین اگر کلاس‌ها و کتاب معرفت‌شناسی علم اقتصاد بنده مدیون محمد طبیبیان است، باید بگویم که رفاقت باارزش وی برای من نیز در سایه معرفت‌شناسی علم اقتصاد فراهم آمد.

## نخبه‌کشی پیشگامان توسعه

منصور بیطرف

جرالد میر در کتاب پیشگامان اقتصاد توسعه به تحلیل در باره نسل‌های اقتصاددانان توسعه قدیم و جدید پرداخته است که از هر حیث حائز اهمیت است. او در این کتاب که آرا و عقاید اقتصاددانان توسعه قدیم و جدید را مورد ارزیابی و نقد قرار داده نکته جالب توجهی را طرح کرده است. بنا به نوشته «میر» نسل اول اقتصاددانان توسعه که پس از جنگ جهانی دوم پا به عرصه وجود گذاشتند بدون تجربه از سیاستگزاری‌ها راه‌حل‌هایی را طرح کردند که پس از سه دهه عقاید آنها از سوی اقتصاددانان توسعه نسل دوم به چالش کشیده شد. اقتصاددانانی که توسعه نیافتگی را نه در دور باطل فقر بلکه در سیاستگزاری‌های ضعیف می‌دانستند. به گفته او «آنان دیگر دریافته بودند که بازارها، قیمت‌ها و مشوق‌ها باید دغدغه اصلی سیاستگزاری‌ها باشند.» تقسیم‌بندی اقتصاددانان نسل اول و دوم توسعه از بعضی جهات هم شامل ایران می‌شود. تاریخ توسعه ایران از بدو برنامه‌ریزی این دو نسل را پشت سر گذاشته است. نسل اولی که با عقاید جهش «روستو» و برنامه‌ریزی «آرتورلوئیس» عجین شده بودند و نسل دومی که آزادی انتخاب «میلتون فریدمن» را با بعضی اصلاحات راهنمای مسیر پیشرفت خود کرده بودند. اما در کنار این تقسیم‌بندی باید یک پیوست ایرانی هم به آن اضافه کنیم و آن «نخبه‌کشی» اقتصاددانان ایرانی است. چرا که با مطالعه تاریخ اقتصاد سیاسی ایران همواره دو سئوال، به‌رغم وجود نخبگان اقتصادی، به ذهن متبادر می‌شود. سئوال اول این است که آیا اقتصاد ایران به نخبه نیاز دارد؟ و سئوال دوم اینکه آیا اقتصادی که به اصول علمی پایبند نیست و هر ازگاهی دولتمردی پیدا می‌شود که با دستور دادن از بالا به‌دنبال آن است که روند علمی را به غیرعلمی تبدیل کند می‌تواند فرضیات نخبه‌ای را که دغدغه توسعه دارد قبول کند؟ پاسخ به این دو سئوال برای فردی که تاریخ اقتصادی و سیاسی ایران را مطالعه کرده باشد به نظر بسیار آسان می‌آید چرا که تاریخ گواهی می‌دهد که نه فعالان اقتصادی ایران و نه سیاستگزاران آن نه تنها پشت نخبگان آن قرار نگرفته‌اند بلکه با سکوت خود در حذف آنها از برنامه‌ریزی توسعه اقتصادی مهر تاییدی بر «نخبه‌کشی» هم می‌زدند. کافی است در این زمینه به تاریخ واقعی ایران - از صفویه به بعد - رجوع کرد. تاریخی که به‌رغم نیاز به نخبگان سرشار از «نخبه‌کشی» است. نخبه‌کشی‌هایی که سهمی از آن به اقتصاددانان اختصاص داشته است. با نگاه به این تاریخ متوجه می‌شویم که نخبگان اقتصادی در ایران کم نبوده و نیستند. اگر آنها بیشتر از نخبگان سیاسی نباشند کمتر از آنها نیستند و اگر بیشتر از آنها از عقب‌ماندگی ایران رنج نبرده باشند کمتر از آنها هم نبرده‌اند.

در اقتصاد یک سده ایران افرادی را داریم که هنوز می‌توان رد پا و آثار آنها را در توسعه اقتصادی کشور پیدا کرد. از داور که بنیه مالی ایران را پی‌ریزی کرد گرفته تا ابتهاج که سازمان برنامه و بودجه را با هدف توسعه بنیان گذاشت. همچنین در ۵۰ساله اخیر باز افرادی را در اقتصاد ایران داریم که بنیان توسعه ایران را گذاشتند و با قدرت دادن به بخش خصوصی بنای اقتصادی را ریختند که کماکان بخش خصوصی و اقتصاد «سرمایه محور» از کنار آن حیات دارد، اما باز همان جریان «نخبه‌کشی» نگذاشت تا این افراد کار خود را به اتمام رسانند و اقتصاد ایران را به آن درجه‌ای از توسعه برسانند که در شان و منزلت آن است. شاید عالیخانی را که اقتصاد مدرن ایران را بنا نهاد بتوان از نمونه همین افراد دانست. و باز در ۲۵ سال اخیر نیز افرادی را داریم که دغدغه توسعه ایران را داشتند و متناسب با هر شرایط برنامه‌های توسعه‌ای برای آن می‌ریختند. برنامه‌هایی که به جرات می‌توان گفت همین رشد نیم‌بند اقتصاد کشور ما از محل تدوین همین برنامه‌ها است. اما باز روند حذف نخبگان در این دوره‌ها مانع تحقق و تکامل برنامه‌ریزی‌های توسعه شد.

به نظر می‌آید که تاریخ برای حذف نخبگان یا به تعبیر دیگر همان «نخبه‌کشی» تکرار می‌شود. دوره‌های پیش اگر با جنگ قدرت و کنار زدن این افراد جریان «نخبه‌کشی» جریان داشت اکنون به تعبیر مارکس با شیوه کمدی آن که «بازنشسته» کردن افراد است، جریان دارد. اگر در دوره‌های قبلی با سیاستگزاری‌های از بالا به پایین و بازرسی‌های گوناگون و دوره دیگر با اعمال تثبیت آن جریان تداوم یافته بود اکنون با «خانه‌نشین» کردن و یا سوق دادن آنها به خارج در جریان است. واقعاً در کجا می‌توان چنین حذف نخبگانی را یافت؟

## سیر تحولات اندیشه اقتصادی

ادامه از صفحه ۱۱

بر اساس این تفاسیر از آیه شریفه «و لله ما فی السموات و ما فی الارض» نفی مالکیت خصوصی نتیجه گرفته می‌شد و از آیه شریفه «لیس للانسان الا ما سعی» اصالت ارزش کار تفسیر می‌شد و از آیه شریفه و نرید ان نمن علی الذین استضعفو فی الارض تصویر دیگری از تسلسل دترمینیسم تاریخی محتوم مارکسیستی و حکومت کارگری تنها با جایگزینی مستضعف به جای کارگر ارائه می‌شد. ظرف مدت کوتاهی موجی از اصطلاحات جدید مانند جامعه بی‌طبقه توحیدی و یا حکومت مستضعفین و غیره رواج پیدا کرد و جوانان و دانشجویان با حرص و ولع تمام کتب و مقالاتی را که به صورت پنهانی در این زمینه‌ها نوشته و تکثیر می‌شد مطالعه می‌کردند و در باورهای خودشان جامی‌دادند. در واقع، این انطباق با آموزه‌های دینی مشکل بزرگ کنار آمدن با فلسفه مادیگرایانه مارکسیسم را حل می‌کرد و در مقابل، رویکرد سوسیالیستی را در متن ادبیات دینی جا می‌داد. مرحوم صدر کتاب اقتصادنا را نوشت و ترجمه کتاب عدالت اجتماعی سید قطب به چاپ چندم رسید و برخی علما و بزرگان داخلی نیز کتاب‌هایی را در زمینه‌هایی از قبیل مالکیت و اقتصاد اسلامی تالیف و منتشر کردند که براساس آنها مالکیت خصوصی فاقد اعتبار دانسته می‌شد و حکومت در تصرف و سلب مالکیت مبسوط الید شناخته می‌شد.

بدین ترتیب برداشت‌های چپ وارد فرهنگ دینی ما شد و واژه‌ها با کمی انعطاف بومی شدند. امپریالیسم جای خود را به استکبار داد و مستضعف جایگزین کارگر شد و جامعه بی‌طبقه نیز به جامعه بی‌طبقه توحیدی تغییر نام داد. افزایش شدید قیمت‌های جهانی نفت خام و رشد شدید بودجه دولت و حجم نقدینگی به دنبال آن در اوایل دهه پنجاه، تورم و توزیع درآمد را به شدت نامطلوب کرد و لذا زمینه مساعدی برای مبارزات عدالت‌طلبانه فراهم شد. به موازات حرکت‌های دانشجویی با مشخصه‌های فکری ذکر شده، متدینین مذهبی نیز عمدتاً با محوریت بازار با جهت‌گیری معترضانه به حکومت به خاطر رویکردهای فرهنگی آن در ترویج ابتذال، رویکرد مبارزاتی خود را دنبال می‌کردند. هر دو این جریانات به نحوی تحت هدایت گروه‌هایی از علما و روحانیون قرار داشتند. در جریان پیروزی انقلاب اسلامی، خواست مشترک هر دو گروه جابه‌جایی حکومت ناصالح با حکومتی صالح و برخوردار از اختیارات کامل برای جابه‌جایی منابع و بازتوزیع درآمد و ثروت از یک طرف و شکل دادن فرهنگ متعالی رفتاری در جامعه از طرف دیگر و نیز تعارض جدی با نظام حاکم بر کشورهای غرب بود.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، دو گروه ذکر شده به صورت دو جریان سیاسی رقیب یکدیگر درآمدند. یک گروه به عنوان گروه چپ، با شعار عدالت اجتماعی از یک اقتصاد دولتی تمام‌عیار متضمن تثبیت قیمت‌ها، پرداخت یارانه‌های فراگیر، تجارت خارجی دولتی، تعرفه‌های بالا و موانع غیرتعرفه‌ای گسترده، نرخ ارز رسمی تثبیت شده در حد سال ۵۶ (هر دلار معادل ۷۰ ریال)، مالکیت دولت بر واحدهای تولیدی، حرکت به سمت آرمان خودکفایی کامل در عرصه تولید، آموزش و پرورش رایگان، بهداشت و درمان دولتی به همراه اعمال محدودیت هر چه بیشتر بر تعرفه‌ها و فعالیت درمانی خصوصی و... و گروه دیگر، عمدتاً طرفدار یک اقتصاد سنتی تجاری بود که در آن دولت عمده فعالیت‌ها را به بخش خصوصی تجاری منتقل می‌کرد لکن این گروه نیز خود را مقید به خودکفایی و حمایت یارانه‌ای از بخش خصوصی می‌دانستند. گروه دوم هر چند به لحاظ نظری در تقابل جدی با گروه اول قرار داشت و حتی بعضاً مخالفت بین دو گروه شکلی بسیار جدی به خود می‌گرفت، اما فی‌الواقع، سیاست‌های اعمال شده از سوی گروه اول، بیش از همه به نفع گروه دوم بود. این سیاست‌ها تجارت را توسعه داد و قیمت‌های چندگانه، موجب رشد سریع بخش غیررسمی شد. در حقیقت آنچه را که گروه اول می‌کاشت گروه دوم درو می‌کرد. تحت هر گزینه، اقتصاد آزاد و رقابتی، پدیده‌ای مذموم بوده و در اینکه دولت می‌بایست برخوردار از اختیارات کافی برای مداخله در اقتصاد باشد، تردیدی نبود. عرضه و تقاضا رسماً مورد نکوهش قرار می‌گرفت و بخش خصوصی در افکار عمومی سمبلی از نابرابری و زورگویی مالی تلقی می‌شد. در شرایطی که به خاطر کسری بودجه و رشد حجم پول از یک طرف و رشد منفی اقتصاد به دلیل شرایط جنگی و محدودیت شدید منابع از سوی دیگر قیمت‌ها سیر صعودی به خود می‌گرفت، تولیدکنندگان و عرضه‌کنندگان به عنوان عوامل گرانی شناخته می‌شدند و اعمال قاطعیت دولت در تنبیه گرانفروشان به عنوان علاج تورم از پشتیبانی وسیع مردمی برخوردار بود.

نسل انقلابی برسرکار آمده در دهه شصت، به چیزی کمتر از تعریف بسیار محدود خود از عدالت اجتماعی که اقتصادی دولت‌محور، درونگرا و انحصاری را ایجاد می‌کرد رضایت نمی‌داد. بروز شرایط جنگی و تحمیل محدودیت‌های ناشی از آن، شرایط اجرایی مساعدی را برای آنکه این تفکر بتواند در ارکان اداری و اجتماعی مهندسی شده و به کار گرفته شود ایجاد کرده بود. در ارتباطات بین‌المللی نیز، پشتیبانان فکری دهه‌های ۳۰، ۴۰ و ۵۰ یعنی چین و شوروی به دوستان استراتژیک تجاری و تکنولوژیک تبدیل شده بودند و با هر بحرانی که در روابط با غرب ایجاد می‌شد (که البته با تواتر بسیار بالا رخ می‌داد)، نزدیکی ما با کشورهای دوست افزایش پیدا می‌کرد. پس از خاتمه جنگ، سیاست‌های اقتصادی مبتنی بر حذف قیمت‌های دوگانه، یکسان‌سازی نرخ ارز و به طور کلی آزادسازی اقتصادی در دستور کار دولت وقت قرار گرفت. تثبیت اداری قیمت‌ها به تدریج جای خود را به قیمت‌های تعادلی داد و تلاش شد تا روابط تجاری و تکنولوژیک با کشورهای پیشرفته توسعه پیدا کند. این سیاست‌ها هر چند در اجرا با نقاط ضعفی مواجه بود اما در اصول همان چیزی بود که امروز به عنوان اقتصاد آزاد رقابتی نامیده می‌شود.

در آن زمان هنوز فروپاشی شوروی و کشورهای اروپای شرقی اتفاق نیفتاده بود و لذا الگوی سوسیالیسم به سبک بلوک شرق همچنان پابرجا بود. چپ انقلابی که براساس باورها و اعتقادات شکل گرفته در دهه‌های ۴۰ و ۵۰، عدالت را در معرض تهدید می‌دید، رسالت خود را در این یافت که با تمام قوا با سیاست‌هایی که به نام تعدیل اقتصادی معروف شده بود به عنوان نسخه پیشنهاد شده از سوی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول مقابله کند. مروری بر آرشیو تنها روزنامه چپ انقلابی در آن دوران می‌تواند به خوبی منعکس‌کننده این واقعیت باشد که هنوز در اواخر دهه شصت و اوایل دهه هفتاد، براساس آرمانگرایی برخاسته از درآمدهای سرشار نفتی، تصویر دنیای تخیلی که در آن دولت به عنوان تنها توزیع‌کننده پاک و عادل و عرضه‌کننده کالاهای مختلف با قیمت‌های بسیار پایین تعریف می‌شد، در ذهن‌ها دلبری می‌کرد. در سوی دیگر، نگاه سنتی تجاری به اقتصاد نیز با نگرانی بسیار، سیاست‌های تعدیل اقتصادی را تعقیب می‌کرد. رانت‌های مختلف به تدریج حذف می‌شد و حاشیه‌های بزرگ بین دوقیمتی‌ها از بین می‌رفت. تولیدکنندگان و سرمایه‌گذاران و تج??ارِی که قبلاً طعم موفقیت دستیابی به دلار هفت تومانی را چشیده بودند اینک همه امکانات را از دست‌رفته می‌دیدند. تفکر اقتصاد رقابتی از هیچ‌گونه پشتیبانی در میان دو جناح رقیب برخوردار نبود و در مقابل هر دو جناح در توافقی نانوشته در توقف سیاست‌های به کار گرفته شده اتفاق نظر داشتند. اقتصاددانان طرفدار اقتصاد رقابتی، در معرکه عجیبی گرفتار شده بودند. دوستان سابق انقلابی، آنان را به طرفداری از سرمایه‌داری و آمریکا و پیروی از نسخه‌های تجویز شده از سوی بانک جهانی و بی‌تفاوتی نسبت به عدالت اجتماعی متهم می‌کردند و جناح مقابل نیز نتیجه سیاست‌ها را بی‌بندوباری فرهنگی ارزیابی می‌کرد. این گروه از اقتصاددانان، خود در درون سیستم اداری نیز بزرگترین منتقدان سیاست‌های به کارگرفته شده، نه از بابت اصول حاکم بر آن- که این اصول را کاملاً منطقی و صحیح می‌دانستند- بلکه از بابت شیوه اجرا به ویژه در مورد ثبات اقتصاد کلان، حجم بدهی‌ها و رشد حجم نقدینگی از یک طرف و عدم سازگاری رویکرد در عرصه‌های اقتصادی و سیاسی از طرف دیگر بودند.

بروز تورم پنجاه درصدی سال ۷۴ و بحران بدهی‌های خارجی سال ۷۳ منجر به آن شد که رویکرد چپ انقلابی نفسی تازه بگیرد و اقتصاددانان رقابتی به حاشیه رانده شوند. با روی کارآمدن دولت جناب آقای خاتمی، منتقدین سیاست‌های آزادسازی اقتصادی، با ظرفیت کامل وارد عرصه مدیریت اقتصادی و اجرایی شدند. آنان اینک پا به میان‌سالگی گذاشته بودند، دنیادیده‌تر شده بودند و بازنگری در گذشته را از نوع نگاه به سیاست خارجی آغاز کرده بودند، هر چند در عرصه اقتصاد، بعضاً همان پافشاری‌ها را از خود نشان می‌دادند. ورود نیروهای چپ به عرصه مدیریت و آشنایی عملی با آموزه‌های اقتصاد مدرن، فروپاشی نظام کمونیستی و در نتیجه قطع امید از اتکای نظری به بلوک شرق، موفقیت تجربه توسعه اقتصادهای نوظهور آسیای جنوب شرقی در معرفی الگویی از رشد سریع اقتصادی به همراه بهبود توزیع درآمدها، به تدریج این ذهنیت را در آنان قوت بخشید که دخالت‌های کمتر دولت در اقتصاد، خصوصی‌سازی و در مجموع آنچه که اصلاحات اقتصادی نامیده می‌شود با نیازها و واقعیت‌های کشور همخوانی دارد و لزوماً نسخه‌ای تجویز شده از سوی خارجی‌ها برای اقتصاد ایران نیست. نسل انقلابی چپ هر چند بسیار کندتر از حد مورد نیاز، به سمت اقتصاد آزاد رقابتی حرکت می‌کرد.

برنامه سوم، به عنوان برنامه اصلاحات اقتصادی تمام‌عیار در زمینه‌های مختلف اعم از اصلاح نظام تجارت خارجی در زمینه تعرفه‌ها و موانع غیرتعرفه‌ای، توسعه بخش خصوصی، کاهش تصدی‌ها، خصوصی‌سازی، حذف انحصارات، ایجاد بانک‌های خصوصی، یکسان‌سازی نرخ ارز و... اگرچه با تردیدهای بسیار و صرف وقت فراوان در مراکز مختلف تصمیم‌گیری که تنها یک بخش آن بحث و گفت‌وگو در ۴۵ جلسه هیأت وزیران بود، در دولت آقای خاتمی و با مشارکت منتقدین قبلی آزادسازی قیمت‌ها به تصویب رسید. اگرچه برنامه سوم پس از تصویب مورد تردید واقع شد. تیم تهیه‌کننده برنامه کنار گذاشته شدند و نیز هر چند در انتخابات هشتم ریاست جمهوری، برنامه سوم به عنوان سند تهیه شده در دور اول به دلیل طرح مباحثی در زمینه آزادسازی اقتصادی و خصوصی‌سازی به کناری گذاشته شد و کتابی با نام گام دوم به عنوان مبنای برنامه‌های دور دوم ریاست جمهوری معرفی شد، اما برنامه سوم، خود به تدریج جایگاه خود را پیدا کرد. محدودیت‌های مالی و شرایط نوین نیز مدیران جدید سازمان برنامه و بودجه را در راستای برنامه سوم قرار داد، لذا برنامه چهارم در فضای کلی برنامه سوم تدوین شد.

همانگونه که ملاحظه می‌شود، داستان سیر تحول اندیشه اقتصادی در طول چهل سال گذشته در کشور ما داستانی از یک‌طرف خوشحال‌کننده و از طرف دیگر غم‌انگیز است. خوشحال‌کننده از این بابت که واگرایی‌ها به تدریج کاهش پیدا کرده و هر چه زمان می‌گذرد طرفداران اقتصاد آزاد رقابتی افزایش پیدا می‌کنند. بیست سال پیش جمع کل تعداد افرادی که از کاربرد علم اقتصاد آن‌گونه که هست و بدون تحریف دفاع می‌کردند به تعداد انگشتان دست نمی‌رسید، حال آنکه امروز آنان که طرفدار نظری اقتصاد دولتی هستند ناچارند نظریات خود را پنهان کنند و به طور غیرمستقیم طرفداری خود را از این رویکرد ترویج کنند. تا همین چند سال پیش در زمان تهیه برنامه سوم در سال‌های ۱۳۷۷، ۱۳۷۸ و ۱۳۷۹ به ندرت می‌شد روزنامه‌ای را پیدا کرد که علیه سیاست‌های آزادسازی اقتصادی مطلب ننویسد. روشنفکر ایرانی گویی مهر چپ را بر تمام صفحات شناسنامه فکری خود حک کرده و به سختی به گریز از آن رضایت می‌دهد. اما شاید برای اولین بار است که بالاخره این اتفاق رخ می‌دهد. امروز پیش‌فرض بدیهی در بخش بزرگی از روزنامه‌های کشور اقتصاد آزاد رقابتی است.

داستان ذکر شده اما از بابتی غم‌انگیز است. چراکه بخش بزرگی از ظرفیت‌ها و ثروت نفت صرفاً خرج آرمانگرایی‌های غیرواقعی شد و نیروهای بسیاری در مقابل یکدیگر قرار گرفتند و توان مدیریتی کشور به میزان زیادی به هرز رفت. گرویدن بخش بزرگی از نیروهای چپ به اقتصاد رقابتی در زمانی اتفاق افتاد که دیگر دیر بود و اینک دست همگی برای مدتی نامعلوم از قدرت به دور خواهد بود. پس از گذار از سال‌های اولیه انقلاب، ابعاد آرمان‌ها و درجه استقلال از به کارگیری علم اقتصاد را میزان بهره‌مندی از منابع نفت تعیین می‌کند. آرزوهای بزرگ در قیمتهای بالای نفت تحقق‌یافتنی می‌شوند و علم اقتصاد مجدداً به حاشیه رانده می‌شود.

اینک وقتی از بلندی بیش از چهل سال تجربه اندیشه‌ورزی